

ساده سازی، تلخیص و حاشیه بر:
«مبانی نظری تحول بنیادین در نظام تعلیم و تربیت رسمی و عمومی در ج.ا.ا.»
(قسمت اول: ضرورت و مبانی)

نویسنده:

دکتر محمدرضا موحدی

فهرست

توضیح راجع به عنوان:	۴
تعلیم و تربیت	۴
تربیت رسمی و عمومی	۴
مقدمه	۴
تجدد گرایی	۷
اومانیزم	۷
خرد ابزاری	۸
شریعت گرایی	۸
تکلیف مداری	۹
التقاط ستیزی	۹
گذشته گرایی	۱۰
تمدن سازی	۱۰
نفی سکولاریسم	۱۱
تکامل در علوم دینی و تجدید نظر در علوم جدید	۱۲

۱۳.....	تأکید بر ضرورت تدوین الگوهای اجتماعی.....
۱۴.....	مبانی فلسفه تربیت رسمی و عمومی.....
۱۴.....	مبانی سیاسی.....
۱۴.....	مبنای اول.....
۱۵.....	یک نکته.....
۱۶.....	توضیح نکته و نقد آن [برای مطالعه].....
۱۷.....	مبنای دوم.....
۱۸.....	مبنای سوم.....
۱۸.....	مبنای چهارم.....
۱۸.....	مبنای پنجم.....
۱۹.....	مبنای ششم.....
۱۹.....	مبانی حقوقی.....
۱۹.....	مبنای اول.....
۲۰.....	مبنای دوم.....
۲۱.....	مبنای سوم.....
۲۱.....	مبنای چهارم.....
۲۲.....	مبنای پنجم.....
۲۳.....	مبانی روانشناختی.....
۲۳.....	مبنای اول.....
۲۳.....	مبنای دوم.....
۲۳.....	توضیح ۱:.....

۲۴	توضیح ۲:.....
۲۴	مبنای سوم.....
۲۵	مبنای چهارم.....
۲۵	مبنای پنجم.....
۲۶	مبنای ششم.....
۲۶	مبنای هفتم.....
۲۶	مبنای هشتم.....
۲۹	یک بحث کاربردی بسیار مهم.....
۳۱	مبانی جامعه شناختی.....
۳۱	مبنای اول.....
۳۱	مبنای دوم.....
۳۲	مبنای سوم.....
۳۳	مبنای چهارم.....
۳۳	مبنای پنجم.....
۳۴	مبنای ششم.....
۳۴	مبنای هفتم.....
۳۴	مبنای هشتم.....

توضیح راجع به عنوان:

تعلیم و تربیت

عبارت «تعلیم و تربیت» دارای حشو است؛ به جای آن در این جزوه، فقط از واژه «تربیت» استفاده می‌کنیم. چون تربیت شامل تعلیم هم می‌شود.

تربیت رسمی و عمومی

تربیت رسمی، شامل تربیتی است که به صورت قانونی و رسمی در مدارس و دانشگاه‌ها انجام می‌شود و شامل تربیت‌های مساجد؛ پایگاه‌های بسیج؛ پایگاه‌های کلاس‌های تابستانه و ... نمی‌شود.

تربیت عمومی، تربیتی است که اجباری است و عموم مردم ملزم هستند که در سنین خاصی در دوره‌های آن شرکت کنند. یعنی تنها شامل مدارس می‌شود (به مدرسه رفتن اجباری است؛ اما رفتن به دانشگاه اجباری نیست).

بنابراین، منظور از تربیت رسمی و عمومی، همان تربیتی است که در مدارس اتفاق می‌افتد.

به عبارت دیگر، دو عنوان «فلسفه تربیت رسمی و عمومی» و «فلسفه آموزش و پرورش» به یک معنا هستند.

مقدمه

ضرورت تدوین فلسفه تربیت رسمی و عمومی در ج.ا.ا را توضیح دهید. (در ضمن پاسخ به این سوال کلی، سوالات جزئی تری هم در گروه مطرح شده است.)

۱- تربیت رسمی و عمومی، امری تاریخمند است و باید متناسب با مقتضیات زمان و مکان، همواره تکوین و تحول یابد. تدوین نظام تربیت رسمی و عمومی که متناسب با مقتضیات زمان (مبانی فکری، پیشینه فرهنگی و فلسفه تربیتی هر کشور) باشد، مستلزم این است که پیش از هر چیز، فلسفه تربیت رسمی و عمومی در هر کشور مشخص باشد.

[سوال: پذیرش الگوی غربی تربیت رسمی و عمومی به عنوان الگوی جهان شمول، چه آثار نامطلوبی

به دنبال دارد؟

الف) پذیرش الگوی رایج تربیت رسمی در کشورهای غربی، باعث انقطاع کشورها از پیشینه فکری و فرهنگی شان و مسلط شدن فرهنگ غربی بر کل جهان می شود.

ب) الگوی رایج تربیت رسمی در کشورهای غربی، نمی تواند زمینه مناسبی را برای توسعه و تحول جوامع غیر غربی فراهم آورد.

۲- یک تبیین واحد از فلسفه تربیت رسمی و عمومی وجود ندارد. چون تربیت رسمی و عمومی دارای ویژگی ها و اقتضائات سیاسی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی است. و این ویژگی ها در جوامع مختلف متفاوتند. بنابراین، ارائه تبیین واحدی از چیستی، چرایی و چگونگی تربیت رسمی و عمومی امکان پذیر نیست.

[سوال: «فلسفه تربیت رسمی و عمومی» به چه معناست؟ فلسفه تربیت رسمی و عمومی، یعنی تبیین چیستی، چرایی و چگونگی تربیت رسمی و عمومی.]

۳- ناکارآمدی نظام تربیت رسمی و عمومی کنونی در کشور ما و بی ثمر ماندن اقدامات اصلاحی و تحول جویانه و بروز ناهماهنگی و بی انسجامی در این نظام تربیتی، همه به یک دلیل است:

نظام تربیت رسمی و عمومی کنونی ما، مبتنی بر فلسفه تربیت رسمی و عمومی با الگوی اسلامی-ایرانی نیست.

به عبارت دیگر، تدوین فلسفه تربیت رسمی و عمومی با الگوی اسلامی-ایرانی ضرورت دارد، چون پیش نیاز هر گونه اقدام اصلاحی و تحول جویانه است و بدون آن، ناسازگاری های موجود در نظام تربیت رسمی و عمومی در کشور ما، برطرف نمی شود.

۴- تدوین فلسفه تربیت رسمی و عمومی با الگوی اسلامی-ایرانی به ما قدرت نقد می دهد. اگر بخواهیم ویژگی های مثبت نظام تربیتی سنتی کشور خودمان را کنیم و ویژگی های منفی آن را برطرف کنیم، پیش از هر چیز به بنیادی (شالوده؛ زیربنا) برای نقد آن نیاز داریم. بنیادی که به کمک آن بتوانیم ویژگی های خوب و بد را از یکدیگر تشخیص دهیم. این بنیاد با تدوین فلسفه تربیت رسمی و عمومی با الگوی اسلامی-ایرانی به دست می آید.

[توضیح: پیش از ورود مدرسه به ایران، ما نظام تربیتی داشتیم. این نظام تربیتی مبتنی بود بر سنت ها و تجارب متراکم گذشتگان ما. بعد از اینکه مدرسه (پیش از انقلاب) به ایران وارد شد، اتفاقی که افتاد این بود: مدرسه کاملاً با همان الگوی غربی وارد شد. مردم هم دو دسته شدند. عده ای مدرسه را علی رغم اینکه از برخی جهات با دین و اعتقادات مردم ناسازگاری داشت، پذیرفتند. و عده ای هم آن را نپذیرفتند و به تربیت سنتی فرزندانشان ادامه دادند.

درحالی که اتفاقی که باید می افتاد، این بود: باید یک مواجهه انتقادی بین مدرسه و مکتب خانه اتفاق می افتاد. یعنی نقاط مثبت نظام تربیتی جدید شناخته می شد و با نقاط مثبت نظام تربیتی سنتی تلفیق می شد و نقاط منفی هر دو نیز شناخته و برطرف می شد.

برای اینکه سنت و مدرنیته یک مواجهه نقادانه داشته باشند، لازم است فلسفه تربیت رسمی و عمومی در ج.ا.ا. کاملاً مشخص باشد.].

۵- تربیت رسمی و عمومی در کشور ما تا حد زیادی مبتنی بر مدرنیته و اصول حاکم بر آن (خصوصاً اومانیسم و سکولاریسم) است. از همین رو، نظام تربیتی ما گاه با ارزش های اسلام و انقلاب، هماهنگ و سازگار نیست. این موضوع، به شکاف میان نسل نوظهور و ارزش های انقلاب منجر خواهد شد. برای حل این مشکل، باید به تدوین فلسفه تربیت رسمی و عمومی بر اساس اسلام، قانون اساسی ایران و دیدگاه های رهبران انقلاب اسلامی بپردازیم.

به عبارت دیگر، حل و فصل مسائل ناشی از تعارض سنت و مدرنیته، تداوم انقلاب و برپایی جامعه اسلامی زمینه ساز ظهور حضرت مهدی (عج)، مستلزم متناسب سازی تربیت رسمی و عمومی با ارزش های اسلام و انقلاب است. بدین منظور باید به تدوین فلسفه تربیت رسمی و عمومی بر اساس اسلام، قانون اساسی ایران و دیدگاه های رهبران انقلاب اسلامی بپردازیم.

۶- مهمترین چالش جوامع اسلامی از زمان مواجهه با غرب، تعارض سنت و مدرنیته بوده است. در کشور ما، سه رویکرد در پاسخ به این تعارضات وجود دارد: تجدد گرایی؛ شریعت گرایی و تمدن سازی. از میان این سه، تنها رویکرد سوم صحیح است. این رویکرد که به معنای «پی ریزی تمدن

نوین اسلامی بر مبنای کتاب و سنت و اجتهاد و متناسب با مقتضیات زمان و مکان» است، مستلزم تدوین فلسفه تربیت رسمی و عمومی با الگوی اسلامی- ایرانی است.

۷- استفاده از الگوی غربی تربیت رسمی و عمومی، زمینه ساز سلطه فکری و فرهنگی غرب بر کشور ما خواهد بود. بر اساس قاعده قرآنی «نَفْی سَبِيل» (لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا) (نساء، ۱۴۱)، خداوند تا ابد اجازه نداده که کافران کمترین تسلطی بر مؤمنان داشته باشند. به همین دلیل، تدوین نظام تربیتی مستقل (که به نوبه خود مستلزم تدوین فلسفه تربیت رسمی و عمومی با الگوی اسلامی ایرانی است) ضرورت دارد.

تجدد گرایی

مفهوم رویکرد تجدد گرایی و محورهای اساسی این تفکر را نام برده و دو مورد را توضیح دهید.

مفهوم: پذیرش چهارچوب و اصول مدرنیته و تلاش برای تطبیق دادن دین اسلام با این چهارچوب! محورهای اساسی تفکر: ۱. انسان مداری ۲. علم گرایی ۳. خرد ابزاری ۴. توسعه گرایی ۵. تاریخت ۶. نسیت فهم ۷. آینده نگری.

[نکته: محورهای اساسی تجدد گرایی، با محورهای اساسی مدرنیته یکی است.]

اومانیسم

انسان مداری (اومانیسم: Humanism): نوعی نگرش است که بر اساس آن، انسان سرچشمه تمام ارزش هاست.

رنه دکارت نقطه آغاز این تفکر محسوب می شود. زیرا دکارت اول خود را اثبات نمود و بعد از آن، به اثبات خداوند پرداخت. با این کار، او اثبات انسان را بر اثبات خدا مقدم کرد.

[توضیح بیشتر: دکارت در همه چیز شک کرد. ولی بعد متوجه شد که در اینکه شک می کند، شکي ندارد. پس حتما شک کننده ای هست. پس با خود گفت: «شک می کنم؛ پس هستم». بعد از آن، به بررسی تصوراتش پرداخت و یک ملاک برای صحت تصوراتش قرار داد: وضوح و تمایز. تصویری واضح و تمایز است که «چه هستی» و «چه نیستی» آن مشخص باشد. دکارت در میان تصوراتش، به

یک تصور کاملاً واضح و متمایز رسید: تصور «کمال بی نهایت». دکارت از خود می پرسد که این تصور از کجا آمده است؟ از آنجا که معلول همیشه از علت پایین تر است، این تصور نمی تواند معلول ذهن من باشد. معلول شیطان هم نیست. معلول عالم محسوس هم که نیست. زیرا هیچیک از این امور، بالاتر از «کمال بی نهایت» نیستند؛ پس نمی توانند آن را پدید بیاورند. دکارت در نهایت به این نتیجه رسید که هیچ راهی وجود ندارد جز اینکه خود خداوند (که حقیقت کمال مطلق است) این تصور را در وجود من قرار داده باشد.

به نظر دکارت، همانطور که یک کارخانه دوچرخه سازی مهرش را بر تمامی قطعاتی که ساخته حک می کند، خداوند نیز بر ذهن تمامی انسان ها مهر «تصور کمال بی نهایت» را حک نموده تا نشانه ای باشد که آفریدگار و سازنده انسان را به او نشان بدهد.

در هر صورت، از آنجا که دکارت، اثبات خود را مقدم بر اثبات خدا قرار داده، به نوعی اولین گام را برای تأسیس تفکر اومانیسم برداشته است.]

خرد ابزاری

خرد ابزاری: یک نوع نگرش است که باعث می شود فرد به هر چیزی به عنوان یک ابزار در جهت منافع خودش نگاه کند. مثلاً به رضایت دیگران به عنوان ابزاری برای ترقی شغلی خودش بنگرد؛ به یک درخت به عنوان الوار و چوب بنگرد.

تاریخیت: تنها انسان تاریخمند است. زیرا برای مثال، انسان قبل از مواجهه با یک موقعیت ناراحت کننده، عذاب می کشد و حالش بد است، در هنگام مواجهه با آن، درد می کشد و پس از عبور از آن، خاطره تلخش در ذهنش باقی می ماند. به عبارت دیگر، هستی انسان بالذات تاریخی است. اما سایر حیوانات این گونه نیستند.

شریعت گرایی

مفهوم رویکرد شریعت گرایی و محورهای اساسی این تفکر را نام برده و دو مورد را توضیح دهید.

مفهوم: راه حل مسائل اجتماعی اجرای احکام فقهی بدون نیاز به پردازش الگوهای عینی و تجربی است!

محورهای اساسی تفکر: ۱. اصول گرایی ۲. آیین گرایی ۳. تکلیف مداری ۴. اجتهاد گرایی ۵. التقاط ستیزی ۶. گذشته گرایی

اصول گرایی: محور قرار دادن مفاهیم حداکثری دین در تمام شئون اندیشه و سبک زندگی.

تکلیف مداری

در بین فلاسفه غربی، «ایمانوئل کانت» به تکلیف مداری در اخلاق مشهور است. به نظر او، اگر کسی به یک فقیر کمک کند، به خاطر اینکه دلش به حال او سوخته و یا از به این خاطر که از کمک به دیگران حس خوبی به او دست می دهد، او یک فعل اخلاقی انجام نداده است. بلکه تنها زمانی فعل فرد اخلاقی محسوب می شود که فقط و فقط به خاطر ادای وظیفه و تکلیف انجام شده باشد. البته، جا دارد از کانت بپرسیم که چرا باید تکلیف خود را انجام دهیم؟ با انجام دادن تکلیف چه مزیتی به دست می آید و با ترک آن دچار چه مشکلی می شویم؟ چه چیزی ما را ملزم می کند که فعل اخلاقی تکلیف مدارانه انجام دهیم؟

کسی که تکلیف گرا است، وانمود می کند تنها انجام وظیفه برایش مهم است. ولی درواقع، آن چیزی که باعث اهمیت یافتن تکلیف برای او می شود، چیز دیگری است. این چیز دیگر، یا شوق پاداش است (این پاداش می تواند دنیوی یا اخروی باشد)؛ یا ترس عذاب (دنیوی یا اخروی)؛ و یا تلاش برای جلب خشنودی کسی که تکلیف را وضع کرده، به جهت عشق و علاقه ای که به او دارد و یا به جهت اینکه قصد دارد با این کارش از او تشکر کند. به همین جهت است که امام علی (ع) می فرماید: مردم سه نیت از عبادت (و انجام تکالیف الهی) دارند: ترس دوزخ (عبادت بردگان)؛ شوق بهشت (عبادت تجار) و یا اینکه خداوند را سزاوار عبادت یافته اند (عبادت احرار).

التقاط ستیزی

«التقاط» به معنای «تلفیق کردن»، «قاطی کردن» و «مخلوط کردن» است. کسانی که تفسیری پزیتویستی یا مارکسیستی از دین اسلام ارائه می دهند، التقاط گرا هستند. در زمان انقلاب، التقاط گرایان مارکسیستی، تمامی اعتقادات اسلامی (نماز، ایمان به غیب، معجزات انبیاء و ...) را به نوعی با افکار مارکسیستی ربط می دادند. اگر «التقاط ستیزی» به معنای مخالفت با امثال التقاط گرایان

مارکسیستی باشد، قطعاً ویژگی مثبتی است. اما زمانی این ویژگی منفی خواهد بود که حاضر نشویم از دستاوردهای علوم جدید برای فهم بیشتر آیات قرآن استفاده کنیم.

قرآن کتابی است برای تمامی زمان ها و گوینده آن، خالق است که به تمامی علوم بشر و آینده او علم داشته است. خداوند در قرآن می فرماید:

«سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت، ۵۳)

یعنی به زودی آیات قرآن را در آفاق (جهان آفرینش) و در خودشان (خلقت انسان) به آنها نشان می دهیم تا روشن شود که قرآن حق است.

این پیش گویی قرآن امروزه تحقق یافته است. امروزه اسراری از خلقت آسمان ها و ستارگان و نیز اسراری از آفرینش انسان و مراحل خلقت جنین در رحم مادر در علوم جدید کشف شده است که همگی مطابق با آیات قرآن هستند. و از منظر این دستاوردها، تازه متوجه می شویم که منظور برخی از آیات قرآن چه بوده است. بنابراین، «التقاط ستیزی» اگر به این معنا باشد که فقط به فهم سنتی خودمان از علوم اسلامی اکتفا کنیم و به دستاوردهای علوم جدید اعتنائی نداشته باشیم، قطعاً ویژگی منفی و نادرستی است.

گذشته گرایی

یعنی داشتن حس نوستالژیک به گذشته و هر چیزی که متعلق به گذشته است.

تمدن سازی

مفهوم رویکرد تمدن سازی و محورهای اساسی این تفکر را نام برده و دو مورد را توضیح دهید.

مفهوم: پی ریزی تمدن نوین اسلامی بر مبنای کتاب و سنت و اجتهاد و متناسب با مقتضیات زمان و مکان

محورهای اساسی تفکر:

۱. بهره گیری از عقل و دین در کنار هم؛ ۲. نفی سکولاریسم؛ ۳. نگرش نظام مند به معرفت دینی؛ ۴. اصولگرایی در حوزه معرفت دین و توسعه گرایی در حوزه تحقق دین؛ ۵. تأکید بر تکامل در حوزه

علوم دینی و تأکید بر امکان تجدید نظر در حوزه علوم جدید ۶. تأکید بر ضرورت تدوین الگوهای اجتماعی؛ ۷. تأکید بر پی ریزی تمدن نوین اسلامی؛ ۸. اعتقاد به اینکه اجرای همه جانبه دین اسلام تنها یک راه دارد: نوسازی جامعه بر اساس الگوی مطلوب اسلامی، از طریق تأسیس نهادها و سازو کارهای مناسب.

نفی سکولاریسم

سکولاریسم به معنای جدایی دین از سایر شئون زندگی انسان است. نفی سکولاریسم به این معناست که دین در هر یک از شئون زندگی آدمی، یا علاوه بر اصول کلی، اصول جزئی را نیز ذکر کرده و یا دست کم اصول کلی را مشخص کرده است.

«فلسفه تربیت رسمی و عمومی در ج.ا.ا.»، ص ۲۱۱:

«دین در عرصه های مذکور، اصول کلی و در مواردی اصول و قوانین جزئی دارد. و در عرصه هایی نیز به عنوان منطقه الفراغ وارد نشده است. از این رو در عرصه اخیر، استفاده از عقل و دانش متراکم بشری و توسعه آن ها در چهارچوب مبانی و ارزش های دینی، جایگاه ارزشمندی دارد.»

نقد: ورود به «منطقه الفراغ» در «چهارچوب مبانی و ارزش های دینی» دقیقاً به این معناست که منطقه الفراغی وجود ندارد. به عبارت دیگر، قرار بود عرصه هایی وجود داشته باشد که دین، اصول کلی آن را تعیین نکرده باشد. درحالی که به نظر می رسد خود نویسنده نیز اذعان کرده که چنین عرصه ای وجود ندارد. برای مثال، دین هر چیزی را که برای سلامت جسم و روح انسان مفید باشد، حلال و گاه واجب کرده و هر چیزی را که ضرر قابل توجهی به سلامت جسم و روح انسان بزند، ممنوع و حرام کرده است. آیا عرصه ای از زندگی بشر وجود دارد که ربطی به جسم و روح انسان نداشته باشد؟ قطعاً هر چیزی که با آن سر و کار داریم، به جسم یا روح ما یا هر دو ارتباط دارد. و دین هم یک چهارچوب کلی برای این موضوعات تعیین کرده است.

به علاوه، بنابر تفسیر حداکثری از آیه «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل، ۸۹) اشاراتی به تمامی علوم در قرآن وجود دارد. وقتی چنین است واقعاً چطور امکان دارد منطقه فراغی وجود داشته باشد؟!

شرط تحقق حیات طیبیه این است که همان طور که خون در تمام بدن جریان دارد، پایدی به اعتقادات دینی و رعایت احکام الهی نیز باید در تمام شئون و ابعاد مختلف زندگی انسان ساری و جاری باشد. به عنوان مثال، چنین نیست که من فقط در مسجد مسلمان باشم و شغل من، زندگی من در خانواده، تفریح و ورزش من و ... ارتباطی به دین و اعتقادات دینی من نداشته باشد.

بر اساس آیات سوره عصر، انسان تنها زمانی در حال زیان نیست که به انجام عمل صالح مشغول باشد. بنابراین، فقط و فقط کسی زیانکار نخواهد بود که به تمام شئون زندگی اش، به کار و تفریحش؛ به خواب و خوراکش و حتی به هر نفسی که می کشد، رنگ و بوی خدایی بدهد. برای مثال، اگر قصد من از زود خوابیدن این باشد که بتوانم صبح زود برای نماز و مناجات با خدا برخیزم، شش یا هفت ساعتی که خوابیده ام، عین عبادت است؛ اگر قصد من از غذا خوردن و ورزش کردن، سلامت جسم باشد که خداوند آن را به عنوان یک امانت در اختیار من قرار داده است و ابزار بندگی من و انجام دستورات الهی است، غذا خوردن و ورزش کردن من عین عبادت است؛ اگر قصد من از لذت و تفریح، با نشاط شدن و نیرو گرفتن برای انجام وظایف دینی و الهی ام باشد، اگر قصد من از نفس کشیدن این باشد که زنده باشم و در مسیر صراط مستقیم حرکت کنم و با درسی که می خوانم و کارهایی که در جامعه انجام می دهم، امام زمانم را یاری کنم و در جهت زمینه سازی ظهورش کوشش کنم، لذت و تفریح من و نفس کشیدن های من عبادت خواهد بود.

این یعنی تمام شئون زندگی یک مومن، عرصه عبادت و بندگی خداوند است. و در غیر این صورت، این مومن راه زندگی اش را پیدا نکرده و هنوز جزء گمراهان و زیانکاران است. و تمام این مطالب یعنی نفی سکولاریسم.

تکامل در علوم دینی و تجدید نظر در علوم جدید

امروزه موارد متعددی تحت عنوان تعارض علم و دین مطرح می شود. نکته اصلی این است که در اینگونه موارد، یا فهم ما از متون دینی صحیح نیست و باید در فهم خود تجدید نظر کنیم و یا علم تجربی به نتیجه درستی نرسیده و باید اشتباه بودن آن را ثابت کنیم.

به عبارت دیگر، قرآن کلام خداوند و خطاناپذیر است. اما علوم تجربی خطا پذیر هستند. مثلاً در مورد چیز ساده ای مثل چایی، ببینید چقدر بین پزشکان اختلاف نظر است. یک مدت می گویند خوب است و فلان مزیت را دارد؛ بعد کشف می کنند که بد است و فلان ضرر را دارد! علم تجربی دائماً تغییر می کنند. هر روز به اشتباه بودن برخی تصورات علمی گذشتگان خود پی می بریم! بنابراین، هرکجا تعارضی بین قرآن و علم هست، قطعاً علم اشتباه کرده است.

با این حال، یک احتمال دیگر نیز وجود دارد. ممکن است تعارض بین فهم ما از قرآن و علوم جدید باشد. یعنی ممکن است برخی از متون دینی یا نظر علمی برخی دانشمندان را به درستی متوجه نشده باشیم. در این گونه موارد، باید تصور خود را اصلاح کنیم.

توجه داشته باشیم که قرآن تفسیرپذیر است. برای مثال، احتمالاً در زمان نزول قرآن، مردم گمان می کردند که آیه «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» (یس، ۳۸)، به حرکت خورشید از مشرق به مغرب اشاره دارد. اما پس از اینکه مردم دانستند که حرکت ظاهری خورشید در آسمان ناشی از چرخش زمین به دور خورشید است، احتمالاً مومنین گمان کردند که آیه مذکور به همین حرکت ظاهری خورشید به سوی مغرب اشاره دارد. اما امروزه، با توجه به یافته‌های جدید علم نجوم، آیه مذکور را نه بیانگر حرکت ظاهری خورشید از مشرق به مغرب، بلکه حکایتگر از حرکت واقعی خورشید - و به همراه آن، تمام منظومه شمسی - به دور ستاره یا سیاره ای به اسم «وگا» می‌دانیم.

بنابراین، از یک سو باید توجه داشته باشیم که تجدید نظر در علوم جدید (خصوصاً در مواردی که یافته های آن با آیات قرآن ناسازگار است) ضروری است. و از سوی دیگر، باید توجه داشته باشیم که گاهی ممکن است مطالعات علمی، افق‌های جدیدی را برای فهم و تفسیر قرآن بگشاید. بنابراین، اعتقاد به تکامل در علوم دینی و نیز تکامل فهم ما از متون دینی، یک اعتقاد بایسته و شایسته است.

تأکید بر ضرورت تدوین الگوهای اجتماعی

یکی از این الگوها، الگوی زندگی اجتماعی مردم در زمان ظهور حضرت مهدی (ع) است. با تدوین چنین الگویی، می‌توانیم جامعه خود را به سوی تحقق آن (و درواقع، به سوی زمینه سازی ظهور حضرت مهدی) هدایت کنیم.

مبانی فلسفه تربیت رسمی و عمومی

مقصود از فلسفه تربیت رسمی و عمومی در ج.ا.ا چیست؟

مجموعه ای سازگار، پیوسته، مدلل و جامع که به تبیین چیستی، چرایی و چگونگی فلسفه تربیت رسمی و عمومی در جمهوری اسلامی ایران می پردازد.

این تبیین بر اساس مبانی زیر انجام می شود:

۱. فلسفه تربیت در ج.ا.ا. (تبیین چیستی، چرایی و چگونگی تربیت، بر اساس مبانی دینی و فلسفی)؛ ۲. مبانی علمی (روانشناختی و جامعه شناختی)؛ ۳. مبانی حقوقی - سیاسی

مبانی سیاسی

تربیت رسمی و عمومی چه ارتباطی با سیاست دارد؟

تربیت رسمی و عمومی با نظام سیاسی حاکم ارتباط دارد چون:

۱. قانونی است؛

۲. رسمی است؛

۳. عمومی است؛

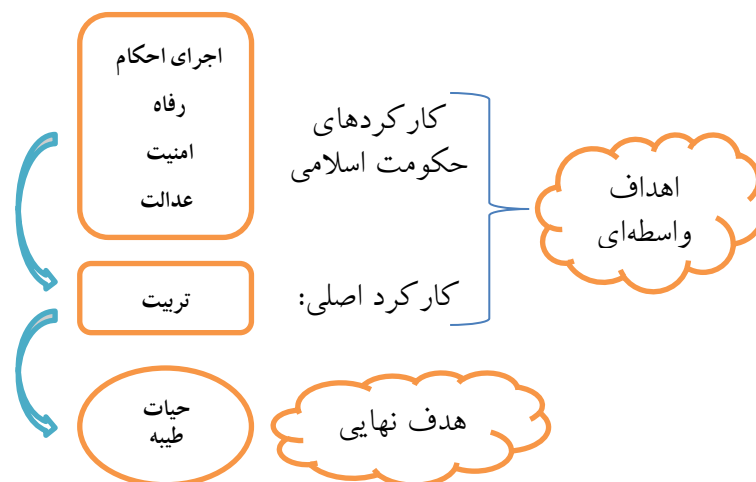
۴. حضور متربیان در آن اجباری است.

واضح است که این نظام سیاسی است که قانون گذاری می کند؛ رسمیت می بخشد و می تواند عموم مردم را ملزم به حضور در مدارس کند.

مبنای اول

«هدف حکومت دینی، زمینه سازی برای تحقق حیات طیبه است.»

کارکردهای حکومت اسلامی عبارتند از: «اجرای احکام الهی؛ رفاه؛ امنیت و عدالت». این چهار کارکرد، مقدمه کارکرد پنجم است: «تحقق مطلوب فرایند تربیت». و همه این کارکردها، اهداف واسطه ای برای تحقق هدف نهایی حکومت اسلامی هستند که عبارت است از: تحقق حیات طیبه.



غایت و رسالت دین، انقلاب دینی، حکومت دینی و نیز هدف از تأسیس نهادهای اجتماعی موجود در حکومت دینی، تنها یک چیز است: «زمینه سازی برای تحقق حیات طیبه».

هدف دولت نیز باید زمینه سازی برای حیات طیبه باشد.

البته، تلاش برای رفاه نیز به عنوان مقدمه ای برای تحقق حیات طیبه مطلوب خواهد بود. زیرا تحقق حیات طیبه، مستلزم فقر زدایی و برقراری عدالت و تحقق رفاه اقتصادی برای عموم مردم نیز هست. ضمن اینکه «کاد الفقر ان یكون کفرا»: فقر می تواند اعتقادات دینی مردم را نیز به نابودی بکشد و آنگاه حیات طیبه که التزام به نظام معیار (تقوا و رعایت احکام دین) همانند خون در کل پیکره آن جریان دارد، به هیچ وجه قابل تحقق نخواهد بود.

اهمیت رفاه و امنیت و مسائل اقتصادی در زمینه سازی برای تحقق حیات طیبه به حدی است که امام علی (ع) به مالک اشتر می فرماید: چهار وظیفه دولت اسلامی عبارتند از: مدیریت مالی، ایجاد امنیت، آبادانی و عمران، و استصلاح مردم.

[برای توضیحات مربوط به چیستی حیات طیبه و چگونگی تحقق آن، به فایل «حیات طیبه، صراط مستقیم و قرب به خدا» مراجعه کنید].

یک نکته

نکته: هستی مراتبی بی انتها دارد و کمال انسان نیز بی انتها است. بنابراین، ما همواره باید در تلاش و تکاپو برای رسیدن به مراتب بالاتر حیات طیبه باشیم.

توضیح نکته و نقد آن [برای مطالعه]^۱

توضیح: دو دیدگاه درباره «متناهی یا نامتناهی بودن مراتب هستی» وجود دارد. بر اساس یک دیدگاه، حتی پیامبر (ص) نیز که مقرب ترین مخلوق به خداوند است، می تواند به علوم جدید و درجات بالاتری از هستی نائل شود. به نظر معتقدین به این دیدگاه، آیه «قل ربّ زدنی علماً» (ای پیامبر (ص)! «بگو پروردگارا بر علم من بیفز»؛ یا بگو: «پروردگارا درجه وجودی مرا با علم بالاتر ببر») و عبارت «و تقبل شفاعته و ارفع درجه» (یعنی: خدایا شفاعت پیامبر (ص) را -در حق من- بپذیر و درجه پیامبر (ص) را بالا ببر) که بیان آن بعد از ذکر تشهد مستحب است، بر صحت این دیدگاه دلالت دارد. بنابراین، بر اساس این دیدگاه، مراتب هستی نامتناهی است و هیچ گاه امکان ندارد انسان به مرتبه ای برسد که مرتبه ای بالاتر از آن نباشد.

اما بر اساس دیدگاه فلسفی، مراتب هستی دست کم، بالفعل متناهی است. زیرا هستی یک حقیقت واحد و ذومراتب است (توضیح: یعنی من و گل و خدا و فرشتگان و سنگ و ... همگی وجود داریم. وجود به یک معناست، اما شدت و ضعف دارد. مثلاً وجود خدا خیلی شدید است؛ وجود من ضعیف؛ و وجود سنگ، بسیار ضعیف است. مثل درجات نور. یک نور خیلی شدید است و یک نور خیلی ضعیف). مراتب هستی را می توان به مراتب شدت و ضعف نور تشبیه کرد. وقتی نور از مثلاً از خورشید ساطع می شود، در کنار خورشید، بسیار شدت دارد؛ اما همین نور، هر چقدر از خورشید فاصله می گیرد، ضعیف تر و ضعیف تر می شود. نکته اصلی اینجاست که اگر نور مثلاً به کره زمین برسد، معنایش این است که نور تمام مسیر خورشید تا زمین را طی کرده است و هیچ قسمتی از این مسیر خالی از وجود نور نبوده است. در مراتب هستی نیز، شدید ترین مرتبه هستی خداوند است. خداوند هستی محض و هستی بخش سایر موجودات است. هر چه انوار هستی بخشی خدا از ذات او فاصله می گیرند، ضعیف تر می شوند. اما نکته اصلی این است که اگر سنگ (یکی از ضعیف ترین مراتب هستی) آفریده شده است، پس مراتب بالاتر نیز آفریده شده اند. پس مرتبه ای از هستی که چسبیده به ذات خداوند است، نیز آفریده شده است. بنابراین، یا آن نزدیک ترین مرتبه هستی به ذات خداوند، پیامبر خاتم (ص) است؛ و یا اینکه ایشان مقرب ترین بندگان به خداوند نیست. طبق روایات، مسلم

^۱ از قسمت هایی که با عنوان «برای مطالعه» مشخص شده اند، در امتحان سوال طرح نخواهد شد.

است که پیامبر (ص) مقرب ترین بنده خداوند است، پس ایشان در اوج قرب به خدا و در مرتبه ای از هستی قرار دارد که مرتبه ای (جز ذات خداوند) بالاتر از آن وجود ندارد. پس مراتب کمال انسان بی نهایت نیست.

به نظر پیروان این دیدگاه، آیه «قل ربّ زدنی علما» و حدیث «و تقبل شفاعته و ارفع درجته»، دعا برای ثبات درجه علمی و وجودی پیامبر (ص) است؛ نه اینکه ایشان مرتبه ای از کمال انسانی را نداشته باشند و ما این کمال را برای ایشان از خداوند درخواست کنیم. درست مثل آیه «اهدنا الصراط المستقیم». پیامبر (ص) دست کم هر روز ۵۱ رکعت نماز می خواندند و دست کم هر روز، ۴۴ بار دعا می کردند: «اهدنا الصراط المستقیم» یعنی خدایا ما (من و پیروانم) را به راه مستقیم هدایت کن. در حالی که خداوند در سوره یاسین، به قرآن سوگند خورده است که پیامبر (ص) بر صراط مستقیم است! به علاوه، همان طور که در فایل «حیات طیبه؛ قرب به خدا و صراط مستقیم» ثابت شد، کسی که به عالم لاهوت داخل شود، به منبع همه کمالات بی نهایت دسترسی دارد. بنابراین، کمال بالاتری برای او قابل تصور نیست. منتها یک نکته: عالم لاهوت نیز دارای مراتبی هست و همه در این عالم دارای یک مرتبه و یک مقام نیستند. بالاترین مقام در عالم لاهوت به پیامبر خاتم (ص) و بعد به امام علی (ع)، حضرت زهرا (س) و سایر معصومین تعلق دارد. و بعد از آن، نوبت شیعیانی همچون حضرت ابراهیم و سلمان و سایر انبیاء است.

مبنای دوم

«تربیت شایسته مردم به دو دلیل ضرورت دارد: ۱. «تربیت شایسته مردم» یکی از اهداف تشکیل حکومت دینی و انقلاب اسلامی بوده است. ۲. «تربیت شایسته مردم» راهکار اصلی حفظ و تداوم نظام سیاسی مطلوب است.»

به عبارت دیگر، یک رابطه دو سویه بین مردم و حکومت در جمهوری اسلامی ایران وجود دارد: حکومت اسلامی زمینه را برای تربیت و هدایت مردم فراهم می کند و مردم هدایت یافته و تربیت شده، با حضور در حیات اجتماعی و سیاسی و تلاش برای پیشرفت مداوم جامعه در عرصه های

اقتصادی، علمی، صنعتی و ... باعث حفظ حکومت دینی و گسترش حوزه نفوذ آن می شوند. [با گسترش نفوذ حکومت اسلامی، می توانیم زمینه را برای ظهور حضرت مهدی (ع) فراهم کنیم.]

یکی از مصادیق رابطه دو سویه بین مردم و حکومت، شوراها (شورای شهر، مجلس و ...) هستند. طبق قرآن («و شاورهم فی الامر» : در این آیه خداوند به پیامبر (ص) دستور می دهد که در امورات حکومتی با مردم مشورت کند) و طبق قانون اساسی، مجلس و شوراها، از ارکان تصمیم گیری و اداره امور کشور هستند.

مبنای سوم

«رسالت دولت اسلامی عبارت است از:

سیاست گذاری و برنامه ریزی برای بسط ظرفیت های وجودی افراد جامعه و گسترش تجارب متراکم آنها در چهارچوب التزام به نظام معیار (رعایت احکام دین).»

یعنی دولت اسلامی باید مقدمات لازم را برای تربیت افراد جامعه در ساحت های شش گانه (اعتقادی - اخلاقی ؛ هنری - زیبایی شناختی؛ اقتصادی - حرفه ای؛ زیستی - بدنی ؛ اجتماعی - سیاسی ؛ علمی - فناورانه) فراهم آورد.

مبنای چهارم

در حکومت اسلامی مجموعه نهادهای فرهنگی کشور باید به صورت هماهنگ و در چهارچوب سیاست های کلان کشور و سیاست های کلی بخش فرهنگ (مصوب مقام رهبری) عمل کنند. یعنی تمامی فعالیت های فرهنگی کشور باید تحت نظارت مقام معظم رهبری و در چهارچوب مصوبات و فرمایشات ایشان صورت بپذیرد.

این مبنا از اصل پنجم قانون اساسی گرفته شده است که بر اساس آن، در زمان غیبت، ولایت امر و امامت امت، بر عهده فقیه عادل، باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است.

مبنای پنجم

در حکومت اسلامی، جهت گیری تربیتی از مهم ترین اولویت های کل نظام محسوب می شود. به طوری که در اصل سوم قانون اساسی، ۱۶ جهت گیری اساسی برای دولت اسلامی تعیین شده که بیشتر

آنها ماهیت تربیتی و هدایتی دارند. (ر.ک. فلسفه تربیت رسمی و عمومی در جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۱۰)

به عبارت دیگر، نه تنها دولت اسلامی، بلکه همه بخش‌ها و نهادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و به طور کلی، کل نظام اسلامی، تحت نظارت ولایت فقیه، باید بکوشد تا فرآیند تربیت توسط نهادهای تربیت رسمی و غیررسمی بر اساس معیارهای اسلامی تحقق یابد.

مبنای ششم

رویکرد «تمدن سازی» در زمینه مواجهه با مظاهر مدرنیته، جهت گیری مختار و برگزیده است.

مبانی حقوقی

تربیت رسمی و عمومی چه ارتباطی با حقوق دارد؟

تربیت رسمی و عمومی ارتباطی وثیق و دوسویه با نظام حقوقی جامعه دارد. زیرا از یک سو، تربیت رسمی و عمومی با سیاست ارتباط دارد و سیاست و قانون گذاری و نظام حقوقی از یکدیگر غیرقابل تفکیک اند. و از سوی دیگر، نظام حقوقی جامعه، به مصالح کلان تربیتی و جاهت قانونی می دهد و برای آنها ضمانت اجرایی فراهم می کند.

مبنای اول

حق همیشه آمیخته با تکلیف است. به دو معنا:

۱. هر صاحب حقی، در ازای حق خود، تکلیفی هم بر عهده دارد. مثلا اگر دانش آموز حق تربیت و آموزش دارد، در قبال این حق، وظیفه دارد خوب درس بخواند.

۲. وجود هر حقی به معنای وجود یک تکلیف است. یعنی مثلا اگر معلم حق دارد که مورد احترام قرار بگیرد، حق او به این معناست که دانش آموز مکلف است که به معلمش احترام بگذارد. و برعکس، اگر دانش آموز حق دارد که از تربیت و آموزش صحیح برخوردار شود، معلم مکلف است که این آموزش و تربیت صحیح را به دانش آموز ارائه کند.

نکته ۱: عمدتاً در معارف دینی از سه حق یاد می شود: حق الله، حق الناس و حق النفس. مبنایی که گفته شد، به حق الناس مربوط است. [در ترم گذشته، در فلسفه تربیت ۱، راجع به انواع حقوق و ویژگی های آنان به تفصیل صحبت کردیم.]

نکته ۲: از زاویه دیگر، دو جور حق داریم: حقوق فطری و حقوق قراردادی. مبنایی که گفته شد، تنها به حقوق وضعی مربوط است. (حقوق قراردادی بشری است و ممکن است به صورت ظالمانه وضع شود، به طوری که در قبال حق، تکلیفی برای صاحب حق در نظر گرفته نشود.)

مبنای دوم

همه انسان ها حق بر تربیت دارند.

حق بر تربیت دو جنبه دارد: فردی و اجتماعی.

جنبه فردی «حق بر تربیت»: در این جنبه، فرد صاحب حق و خانواده او صاحب تکلیف هستند و دولت نقش مکمل و ناظر را بر عهده دارد (مثلاً می تواند بچه های بد سرپرست را از والدین جدا و به بهزیستی معرفی کند).

جنبه اجتماعی «حق بر تربیت»: فرد صاحب حق و همه عوامل سهم و موثر در تربیت (و در رأس آنها، حکومت) صاحب تکلیف هستند و خانواده نقش مکمل و ناظر را بر عهده دارد. (یعنی مثلاً اگر معلم در تربیت دانش آموز مرتکب اشتباهی بشود، خانواده به عنوان ناظر شکایت می کنند.)

نکته: گزارش آسیب های مهم به مقامات صلاحیت دار و فراهم آوردن موجبات تعقیب اشخاص حقیقی و حقوقی بزهکار، نیاز به شاکی خصوصی ندارد. [برای مثال، اگر دانش آموز از دبیری به حفاظت سازمان شکایت کند، بدون اینکه نیاز باشد که دانش آموز در دادگاه حاضر شود و ... پرونده به جریان می افتد و بررسی ها و مجازات لازم صورت می پذیرد.]

یادآوری:

[عوامل سهم در تربیت: مدرسه، دانشگاه، تلویزیون (زمانی که برنامه تربیتی پخش می کند)، خانواده (زمانی که پدر فرزندش را نصیحت می کند) و هر عاملی که مستقیماً کار تربیتی انجام می دهد.]

عوامل موثر در تربیت: هر عاملی که به صورت غیرمستقیم بر تربیت افراد تأثیر گذار است.

از عوامل موثر در تربیت، به ارکان تربیت نیز یاد می شود که عبارتند از:

۱. حکومت (رهبر و قوای سه گانه و نیروها و سازمان های تابع آنها)

۲. رسانه (مثلا وقتی فیلمی برای سرگرمی پخش می شود)

۳. نهادها و سازمان های غیر دولتی (مثلا وقتی که مسئولی به بهانه نماز، از زیر کار در می رود)

۴. خانواده (از آن جهت که اخلاق و اعتقادات و رفتار والدین و نیز سطح تحصیلات و رفاه آنها بر

تربیت فرزندان به صورت غیرمستقیم تأثیر گذار است).

مبنای سوم

والدین دارای چهار حق در ارتباط با تربیت رسمی و عمومی فرزندان خود هستند:

۱. حق انتخاب نوع تربیت فرزندان

۲. حق مشارکت در مدیریت تربیت رسمی و عمومی

۳. حق مشارکت در جریان تربیت فرزند خود

۴. حق نظارت بر جریان تربیت فرزند خود

مبنای چهارم

عموم شهروندان به لحاظ تربیتی، دارای حقوق زیر هستند:

۱. حق مشارکت در فرایند تربیت، نظام تربیتی و مسائل تربیتی مربوط به خود.

۲. حق انتخاب نوع تربیت و نیز حق انتخاب فعالیت های مکمل متناسب با علایق و استعداد های

فرهنگی و هنری

۳. حق تشکیل موسسات مردم نهاد برای مشارکت در نظام تربیتی یا نظارت بر آن.

۴. حق دسترسی برابر به «تربیت» با این ویژگی ها:

- متناسب با نیازهای فردی، خانوادگی و اقتصادی آنها (منظور از تربیت اقتصادی، تربیت شغلی نیست، بلکه منظور، زمینه سازی برای کسب مهارت و شغل است)

- رایگان، الزامی و عمومی

- تامین کننده کرامت و آزادی انسانی

- تفکر برانگیز و خلاق

- زمینه ساز استقلال، انسجام و وحدت ملی

- مصون از تعرضات جسمی و روانی و در محیطی سالم، ایمن و بهداشتی.

مبنای پنجم

دولت اسلامی در قبال حقّ بر تربیت (حقوق تربیتی دانش آموزان، والدین و شهروندان)، موظف است شرایط برخورداری از همه حقوق تربیتی را به شیوه مناسب برای عموم شهروندان فراهم آورد. به عبارت دیگر، دولت اسلامی متعهد شده است که این حقوق را رعایت و حمایت کند و زمینه را برای تحقق کامل آنها فراهم آورد.

نکات:

۱. وظایف دولت در خصوص حقوق تربیتی افراد، نباید با نقض حقوق دیگر همراه باشد.

۲. سیاست گذاری و برنامه ریزی در خصوص تربیت در زمره اعمال حاکمیتی است، اما نحوه ارائه آن قابل واگذاری به بخش غیردولتی است؛ مشروط بر آن که اصول و سیاست های حاکم بر تربیت توسط این بخش رعایت شود.

۳. مسئولیت حفاظت از شئون تربیتی کودکان صرفاً به عهده دولت نیست؛ بلکه والدین نیز در این امر مسئول اند.

مبانی روانشناختی

تربیت رسمی و عمومی چه ارتباطی با روانشناسی دارد؟

تربیت رسمی و عمومی به دلیل پوشش دادن به متربیان درسین خاص ناچاراست با مباحث روانشناختی مربوط به مراحل رشد و خصوصیات هر دوره سروکار داشته باشد.

مبنای اول

آدمی تحت تأثیر تعامل پیچیده و تأثیر متقابل عوامل درونی (طبیعت و فطرت) عوامل بیرونی (محیط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، خانوادگی و ...) و تجربیات خویش است.

آدمی، باوجود تأثیرپذیری از عامل درونی و بیرونی، در نهایت خودش عامل تعیین کننده شکل گیری هویت (شخصیت) خویش است. تمامی خصوصیات پیچیده انسان مانند هوش، شخصیت و انگیزش، محصول نهایی تعامل خود با مجموعه وسیعی ازعوامل درونی و بیرونی است.

نکته: مکاتب روانشناختی جبرگرایانه، با تأکید بر عوامل درونی یا بیرونی، نقش خود فرد را در تعیین هویت خویش نادیده می گیرند.

مبنای دوم

آدمی اساساً طبیعت فعال دارد.

منبع اساسی رشد در وجود آدمی تعبیه شده است. لذا فرد می کوشد برای تحقق امکانات طبیعی خود، با عوامل محیطی مشارکت فعال و پویا داشته باشد. این مشارکت در طول حیات جریان دارد و گرچه در سال های اولیه کم تر است؛ اما به مرور افزایش می یابد.

توضیح ۱:

قطعا محیط اجتماعی، ژنتیک، خانواده، جامعه، دین و اعتقادات والدین، فطرت و طبیعت آدمی و ... بر رفتار و اعتقادات و هویت فرد تأثیرگذار هستند. اما در نهایت، خود فرد است که هویت خویش را انتخاب می کند و می سازد. برای مثال، یک نوجوان معتاد می شود، چون والدینش معتاد بوده اند. نوجوان دیگری با همان شرایط، تمام تلاشش را می کند تا یک پزشک یا روان شناس حاذق بشود با این نیت که به امثال والدین خود کمک کند تا اعتیادشان را کنار بگذارند. بنابراین، حرف آخر را

همیشه اراده و خواست فرد می زند. با این حال، مشخص است که اگر محیط و دیگران تأثیری بر رفتار و انگیزش و اراده ما نداشتند، دلیلی نداشت که خداوند انبیاء را برای هدایت بشر و برقراری حکومت صالح دینی مبعوث کند و مومنین را مکلف به امر به معروف و نهی از منکر کند.

توضیح ۲:

ما دو عالم داریم: عالم درون و عالم بیرون. در عالم بیرون ما خیلی وقت ها اختیاری نداریم (اینکه پدر و مادر من که باشند؛ قدم چند سانتی متر باشد؛ اهل کدام کشور باشم و ...). اما عالم درون، اختیارش صد در صد دست من و شماست. مگر اینکه من خودم این اختیار را به دیگری واگذار کنم. برای مثال، عصبانی شدن، افسرده شدن، نشاط داشتن و ... اینها همگی مربوط به عالم درون هستند و اختیار آن کاملاً دست خود من است. مگر اینکه من، این اختیار را به دیگری واگذار کنم و به او اجازه بدهم با رفتارش مرا عصبانی کند، یا خوشحال کند یا با بی توجهی اش مرا افسرده.

به عبارت دیگر، شما باید به حدی از خودباوری برسید (و سعی کنید دانش آموزانتان را هم به این خودباوری برسانید) که همیشه با نشاط و آرام باشید و به دیگران اجازه ندهید شما را عصبانی یا افسرده کنند یا تأثیر منفی روحی دیگری بر شما بگذارند.

البته، روح انسان معمولاً تمایل دارد به انس گرفتن؛ به محبوب بودن و به عشق ورزیدن. و این پاشنه آشیل اختیار درونی من و شماست. وقتی کسی را دوست داری، او را به درون خودت راه می دهی. آن وقت می تواند از درون تو را نابود کند، افسرده کند، مضطرب کند و ... مگر اینکه تنها کسی را به درون قلبت راه بدهی که مطمئن باشی همیشه عاشق تو است و رفیقی است که پشتت را هرگز خالی نمی کند. کسی که به قدری ارزشمند باشد که اگر همه دنیا مقابلت ایستاد، خشنودی او برایت کافی باشد. و چنین کسی، بدون شک، فقط خداوند است.

مبنای سوم

انسان ها در عین داشتن اشتراک در بسیاری خصوصیات، تفاوت های بین فردی و درون فردی قابل ملاحظه ای نیز با یکدیگر دارند.

مهمترین دلایل تفاوت روانشناختی افراد، سن و مرحله رشد و جنسیت آنهاست. با این حال، گروهی وجود دارند که با افراد هم سن و هم جنس خود، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای دارند. لذا لازم است این گروه به دقت مورد بررسی و مطالعه قرار گیرند تا برنامه ریزی مناسبی برای نیازهایشان پیش بینی شود.

مبنای چهارم

رشد آدمی نه صرفاً ناشی از محیط و نه صرفاً امری زیستی و تابع الگویی جهان شمول (کاملاً منطبق بر همه) است، بلکه ماهیتی منعطف و قابل شناسایی دارد.

رشد	
چه هست:	چه نیست:
منعطف	
قابل شناسایی	صرفاً ناشی از محیط
امری کیفی است ولی جنبه‌های کمی هم دارد	امری صرفاً زیستی
جریانی مستمر و مرحله به مرحله است.	تابع الگویی جهان شمول (منطبق بر همه)
دارای مراتب مختلف است.	

نکته ۱: تمامی مراحل رشد اهمیت دارند. اما مراحل آغازین رشد، دارای حساسیت بیشتری هستند.

نکته ۲: در جریان رشد، تفاوت‌های فردی در قالب الگوهای نسبتاً کلی و ثابت رخ می‌دهند. با این حال، نمی‌توان الگویی جهان شمول ارائه نمود که بدون استثناء تمام جزئیات رشد همه افراد را مشخص کند. معنای انعطاف و پویایی در جریان رشد نیز همین است.

نکته ۳: مراتب رشد: ساده‌ترین مرتبه، رشد جسمانی و عالی‌ترین مرتبه، رشد هماهنگی ظرفیت‌های وجودی آدمی (در ابعاد و ساحت‌های شش‌گانه) است.

مبنای پنجم

یادگیری یکی از ظرفیت‌های وجودی آدمی و منشأ اصلی بسیاری از تحولات در ابعاد وجودی اوست.

یادگیری قابلیت مادام العمر آدمی است؛ بنابراین آدمی می تواند در تمامی مراحل زندگی تغییر کند. البته نوع، روش و منابع انگیزشی انسان ها برای یادگیری در مراحل مختلف متفاوت است.

مبنای ششم

شخصیت (هویت)، ترکیبی پیچیده، پویا و حاصل تعامل اراده فرد با عوامل زیستی، اجتماعی، فرهنگی، شناختی و روانی است.

شخصیت آدمی از ابعاد و جنبه های گوناگونی شکل یافته است. همواره بین جنبه های جسمانی، عقلانی، عاطفی، اجتماعی و معنوی هویت انسان ارتباط و پیوستگی عمیق و ژرفی وجود دارد.

مبنای هفتم

رشد آدمی در همه ابعاد رخ می دهد و محصول تعامل با عوامل متعدد است.

رشد جریانی است که همه ابعاد وجودی آدمی را در بر می گیرد. تمامی مراحل رشد دارای اهمیت اند، با این حال مراحل اولیه رشد، به لحاظ آثار قابل توجه و تقریباً غیر قابل جبران، از حساسیت بیشتر و ویژه ای برخوردار است.

مبنای هشتم

انگیزش و میل درونی برپایه شناخت و اراده از مبادی مهم عمل آدمی است لذا، توجه مناسب به انگیزه اعمال، جایگاه خاصی در حیات وی دارد.

اگر بتوانیم تمامی عواملی را که می توانند باعث اراده معطوف به یادگیری شوند، شناسایی کنیم و تحت سلطه درآوریم، آنگاه به آسانی می توانیم دانش آموزان را وادار به یادگیری کنیم.

بخش مهمی از نظریات روان شناختی به عوامل موثر در شکل گیری اراده و عمل، اختصاص یافته است. این بحث در روان شناسی عمدتاً تحت عنوان «انگیزش» مورد بحث قرار می گیرد.

روانشناسان در مجموع، عوامل زیر را در در شکل گیری اراده و عمل موثر می دانند:

عوامل درونی مانند هدف؛ هویت؛ و خودپنداره انسان (تلقی مثبت یا منفی آدمی از خویش) و عوامل بیرونی مانند: روابط فردی.

همچنین، کیفیت رفتار تحت تأثیر قدرت تفکر و انتخاب و مسئولیت پذیری فرد است.

[نکته: خودپنداره انسان، امری است که در ناخودآگاه انسان شکل گرفته است. هربار که در کودکی (توسط خانواده، اطرافیان و یا معلمان) تحقیر شده ایم؛ توانایی هایمان انکار شده است؛ برچسب ضعف و ناتوانی بر ما چسبانده شده است؛ اینها همه بر ناخودآگاه ما تأثیر گذاشته و باعث ایجاد یک خودپنداره ضعیف و ناتوان در ما شده است. خودپنداره ای که باعث می شود به کارها و اهداف بزرگ فکر نکنیم، و باعث می شود مرتباً از کلمات «نمی شود» و «نمی توانم» استفاده کنیم؛ خجالتی و کم رو باشیم؛ برای خودمان ارزش چندانی قائل نباشیم و

اکنون که این خودپنداره شکل گرفته است، دو راه داریم. یا باید آن را بپذیریم؛ و یا اگر از آن رضایت نداریم، باید آن را تغییر دهیم. یکی از بهترین راهکارها برای تغییر خودپنداره، این است که در خلوت، رو به روی آینه بایستید و از خودتان با صدای بلند (منظورم فریاد زدن نیست!) تعریف کنید. به این صورت که هر صفت خوبی را که ندارید و می خواهید آن را داشته باشید، به خودتان بگویید که هم اکنون این صفت را دارید. یعنی مثلاً من جلوی آینه می ایستم و به خودم می گویم: تو چقدر زیبایی؛ من چقدر عاشق تو ام؛ تو چقدر پاک و باحیایی؛ تو چقدر قدرتمند و توانایی؛ چه سری؛ چه دمی؛ عجب پایی!

این کار باید حداقل هر روز و به مدت چند ماه (هر روز به مدت یک یا دو دقیقه) انجام شود تا بالاخره تأثیر بگذارد و باورهای منفی که درون ناخودآگاه شما نفوذ کرده است، اصلاح شود.

دقت داشته باشید که دوست داشتن خود و ارزش مند دانستن خود، به معنای متکبر بودن نیست! متکبر بودن یعنی خود را از دیگران بهتر دانستن درحالی که در بحث ما، اصلاً دیگران مطرح نیستند. به علاوه، تکبر مایه سقوط آدمی است. درحالی که ارزش قائل شدن برای خود و دوست داشتن خود، نتیجه اش کاملاً برعکس نتیجه تکبر است:

هر چقدر برای خودتان بیشتر ارزش قائل باشید، خودتان را به قیمت بالاتری می فروشید. اگر قیمتی که من برای خودم قائلم، چند میلیارد تومان باشد، خیلی ها هستند که می توانند این قیمت را بپردازند.

اما اگر قیمتی که برای خودم قائلم به قدری بالا رفت که بهشت را با تمام عظمتش فقط قیمتِ جسمِ خود دانستم، آن وقت فقط یک نفر هست که می تواند مرا بخرد. فقط خدا. پس من هم فقط خودم را به خدا می فروشم. و این عامل رشد و سعادت من خواهد بود و مرا به هدف خلقتم خواهد رساند.

انگیزش در یادگیری وقتی نیرومند است که:

۱. منابع انگیزشی درونی باشند. یعنی برای مثال، اگر منبع انگیزه دانش آموز، معلم باشد، هرگاه که معلم حضور نداشته باشد، انگیزه ای هم برای یادگیری وجود ندارد. اما اگر انگیزه از درون فرد بجوشد، همیشه همراه او خواهد بود و هر لحظه او را به تلاش وادار خواهد کرد.

۲. هدف های یادگیری مورد توجه فراگیران باشد. [کسی که در گوش دادن به سخنان معلم، هدف را دنبال می کند، روح مطلب را در می یابد؛ ولی کسی که نگران امتحان و چگونه حفظ کردن مطالب است، چیزی جز جملاتِ بی ربط نمی شنود.]

۳. انگیزش متمرکز بر اجرای تکلیف باشد. [یعنی اگر در آموزش، ابتدا مسئله ای را به عنوان تکلیف دانش آموز مطرح کنیم و بعد به گونه ای تدریس کنیم که مستقیماً به حل آن مسئله و تکلیف مربوط باشد، انگیزه دانش آموز برای توجه و یادگیری بیشتر خواهد بود.]

۴. یادگیرنده کارایی خود را باور داشته باشد.

۵. یادگیرنده موفقیت و شکست خود را به دلایل قابل بررسی مستند کند؛ دلایلی که بتوان با بررسی آنها، نقاط ضعف را برطرف و نقاط قوت را تقویت کرد. [اگر مقصر بودن خود را بپذیریم، ایراد خود را پیدا می کنیم و رشد می کنیم؛ اما اگر دیگران را مقصر بدانیم، به وضعیت خود رضایت می دهیم و رشد نخواهیم کرد. بر اساس آیات قرآن، اهل دوزخ شیطان را مقصر می دانند، ولی شیطان به آنها پاسخ می دهد: «لوموا انفسکم» خودتان را ملامت کنید. چون مقصر واقعی خود شما هستید. این حرف شیطان کاملاً درست است. و کاش در دنیا به این باور برسیم که تنها عامل شکست، تنبلی و ضعف اراده و استقامت نداشتنِ خودِ من است.]

یک بحث کاربردی بسیار مهم

جدا از مباحث روانشناسانه، در متون دینی سه نوع انگیزه بخشی برای عبادات داریم: ترس از عذاب (عبادت بردگان)؛ شوق به پاداش (عبادت تجار)؛ و عشق به خداوند (عبادت احرار). این انگیزه ها از یک طرف با حقایق خارجی از وجود انسان ارتباط دارند (که عبارتند از: دوزخ، بهشت و خدا) و از سوی دیگر، با حالت هایی در نفس انسان ارتباط دارند که عبارتند از: ترس، طمع و عشق. بی تردید، هر سه عامل در انگیزه بخشی موثر است.

در امر تدریس نیز لازم است از همه این عوامل استفاده کنیم. برخی دانش آموزان به درس علاقه دارند، یا وقتی تدریس خوب و جذاب یک دبیر و رفتار محترمانه و عالمانه او را ببینند، به درس علاقه مند می شوند. این گروه با عشق و علاقه درس می خوانند و حتی گاهی تمارین درس های بعدی را قبل از اینکه معلم تدریس کند، حل می کنند. اما گروه دیگر، به خود درس علاقه ندارند. مگر اینکه تشویق و پاداشی در کار باشد. این پاداش می تواند یک «آفرین» باشد، یا یک مثبت، کارت امتیازی، جایزه، نمره بیست یا باور به پاداش این عمل در بهشت. اما یک عده هم هستند که تا وقتی که ترسی در کار نباشد، به جنب و جوش نمی افتند. این ترس در مدارس ما -با توجه به قوانین- قطعاً، ترس از تنبیه بدنی یا ترس از شنیدن دشنام و تحقیر شدن، نمی تواند باشد. ولی می تواند ترس از منفی گرفتن، مردود شدن، اخراج از کلاس و احضار والدین باشد.

نکته مهم این است که با اینکه هر سه عامل تأثیرگذارند، اما عمدتاً تنها عامل اول (عشق و علاقه به درس) می تواند زمینه رشد علمی کشور و نوآوری و خلاقیت علمی را فراهم کند. بنابراین، باید معلم بکوشد دانش آموزان را به درس و مطالعه و یاد گرفتن، علاقه مند کند. با اینکه شیوه تدریس دبیر و اخلاق و رفتار او با دانش آموزان و شخصیت علمی دبیر در این موضوع بسیار تأثیرگذار است، اما شرایط محیطی متعددی هم بر این موضوع تأثیرگذارند. برای مثال، وقتی عالم گرامی داشته شود و جاهل احترام و منزلتی نداشته باشد، خود به خود همگان به تلاش برای کسب علم ترغیب می شوند. این موضوع در روایات ما به شدت مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال، پیامبر (ص) در رابطه با وظایف شاگرد در قبال استادش می فرماید:

«شاگرد نباید بسیار از استاد سؤال کند و اگر کسی از استاد سؤال کرد، در جواب از او سبقت نگیرد و اگر معلم چیزی را نمی‌گوید، در گفتنش اصرار نکند و دامن او را نگیرد و با دست به سوی او اشاره نکند و به او چشمک نزند و در محضرش با دیگری مشورت نکند و دنبال اسرار او نباشد و در حضورش نگوید فلانی قول تو را رد می‌کند و اسرار و عیبهای او را فاش نکند، و از کسی در حضورش غیبت ننماید و موقعیت او را در حضور و غیابش حراست نماید و اگر به مجلس او وارد شد، به عموم سلام گوید و بعد از آن، استاد را به طور جداگانه سلام و تحیت گوید و همیشه در مقابل او بنشیند و اگر استاد کاری داشت، در انجامش بر دیگران سبقت جوید و از طول مصاحبت او خسته و ملول نگردد، زیرا استاد مانند درخت میوه‌دار است، که باید منتظر رسیدن میوه آن باشد، تا از او بهره برد.» (دیلمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۳۶)

از این روایت به خوبی برمی آید که دین اسلام می‌خواهد که احترام علماء حفظ شود و عیوب آنها فاش نشود تا مردم برای علم ارزش قائل شوند و به علم آموزی رغبت پیدا کنند.

همچنین، ائمه با رفتارشان، ارزش والای علم را به مردم نشان می‌دادند:

«عبدالرحمان سلمی به یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام سوره حمد را آموزش داد. وقتی آن کودک سوره حمد را برای امام علیه السلام خواند، وی به آموزگارش هزار دینار و هزار حله بخشید و دهانش را پر از در کرد و وقتی در این باره به امام علیه السلام اعتراض شد، فرمود: اینها کجا به پای تعلیم وی می‌رسد!» (بروجردی، ۱۳۸۶، ج ۲۲، ص ۵۲۷)

یک سوال: آیا بهتر نبود که امام حسین (ع)، به جای اینکه به استاد جایزه بدهد، به فرزندش جایزه می‌داد؟

نکته اصلی این است که ائمه ما علم را یک گنج سودمند و بسیار قیمتی و باارزش می‌دانند.^۲ پس برای فرزند من که علمی را آموخته، چه پاداشی بالاتر از همین گنجی است که به دست آورده؟ به عبارت دیگر، جامعه (خصوصاً والدین و معلمان) باید این تصور را به کودکان القا کنند که علم واقعا یک گنج است. کسی که برای به دست آوردن یک گنج تلاش می‌کند، پاداشی بزرگتر از به دست آوردن گنج برای خود تصور نمی‌کند. جایزه دادن به دانش آموز به خاطر علمی که یاد گرفته است، دانش آموزان را به حفظ کردن مطالب و جایزه گرفتن ترغیب می‌کند؛ نه به یادگیری علوم و استفاده

^۲ امام علی (ع): «هیچ گنجی سودمندتر از علم نیست.» (همان، ص ۱۶۵)

از آنها در زندگی. برعکس، جایزه دادن به معلم به جای دانش آموز، احترام و ارزش علم و علم آموزی و معلم را در جامعه و در نسل های ما تثبیت می کند.

مبانی جامعه شناختی

تربیت رسمی و عمومی چه ارتباطی با جامعه شناسی دارد؟

تربیت رسمی بیش از هرچیز تابع مقتضیات محیط اجتماعی و شرایط تاریخی است و وضعیت جامعه یا دوران، می تواند حدود و ثغور و ویژگی های آن را رقم بزند. به علاوه، با شناخت واقعیت های جامعه و آگاهی از دستاوردهای دانش جامعه شناسی، می توان تربیت رسمی و عمومی را بهبود بخشید.

مبنای اول

جامعه حیاتی مستقل از حیات فردی آحاد خود دارد.

جامعه مانند یک «کِش» است که افراد جامعه را چسبیده به هم نگه می دارد. این «کِش»، برخی اعتقادات، انتظارات، بینش ها و قوانین را به افراد تحمیل می کند. با این حال، این تحمیل، به مجبور بودن انسان منتهی نمی شود. زیرا با اینکه افراد از ابتدا در جامعه متولد می شوند (یعنی از اول، هستی خود را درون «کِش» اجتماع تجربه می کنند) ولی توانایی مقابله با مقتضیات جامعه و هم‌رنگ جماعت نشدن را دارا هستند.

نکته ۱: انسان با دو حیات و دو روح زندگی می کند: حیات و روح فردی که مولودِ خواست و اراده شخصی فرد است؛ و حیات و روح جمعی که مولودِ زندگی اجتماعی است. به عبارت دیگر، حیات فردی هر شخص، همان جنبه های منحصر به فرد هویت اوست؛ اما حیات جمعی، جنبه های اجتماعی هویت او (مثل هویت شغلی؛ هویت ملی؛ هویت انسانی؛ هویت جنسیتی و ...) است.

نکته ۲: بین فرد و جامعه رابطه حقیقی برقرار است، نه رابطه قراردادی.

مبنای دوم

انسان با محیط (جامعه) و آحاد آن تعامل فعال دارد.

دو دیدگاه اشتباه در جامعه شناسی عبارتند از:

الف) اصالت فرد (فرد گرایی): این دیدگاه، برای جامعه نقشی در تغییر و شکل دهی به افراد قائل نیست؛ زیرا اصلا جامعه را حقیقتی مستقل از افراد جامعه نمی داند.

ب) اصالت جامعه (محیط گرایی؛ جبر گرایی اجتماعی): این دیدگاه، جامعه را حقیقتی مستقل می داند و فرد را کامل تابع جامعه. یعنی فرد هیچ استقلالی در برابر جامعه از خود ندارد و بینش ها و افکار را جامعه به افراد تحمیل می کند.

از منظر اسلامی هر دو دیدگاه اشتباه هستند. زیرا درواقع، هم فرد اصیل است و هم جامعه. جامعه حقیقتی مستقل است و بر افراد تأثیر می گذارد ولی تأثیرپذیری فرد از جامعه، فعالانه است نه منفعلانه. یعنی اراده و خواست فرد نیز در اینکه چگونه و تا چه حد از جامعه تأثیر بپذیرد، موثر است.

مبنای سوم

«نسبت فرد و جامعه نسبت وحدت و کثرت است.»

عنوان این مبنا، به شدت قابل نقد است. زیرا کثرت اصالت ندارد^۳، درحالی که فرد و جامعه هر دو اصیل اند. پس نمی توان رابطه فرد و جامعه را به رابطه بین وحدت و کثرت تشبیه کرد.

بنابراین، عنوان مبنا را به این صورت اصلاح می کنیم:

«دیدگاه اسلامی با فرد گرایی و جبر گرایی اجتماعی در تعارض است.»

دیدگاه اسلامی از یک سو (در تعارض با فرد گرایی) به ما توصیه می کند از نفی ساده لوحانه آثار و لوازم ساختارها و سازوکارهای اجتماعی در ظهور و استمرار رفتار و تکوین هویت اشخاص پرهیزیم و از سوی دیگر (در تعارض با جبر گرایی اجتماعی) به ما اجازه نمی دهد برای تغییر و اصلاح عملکرد

^۳ در جهان هستی در عین وحدت، کثرت وجود دارد اما کثرتی غیر اصیل که در نهایت به وحدت باز می گردد. در یک ساختمان، وحدت وجود دارد. ولی اگر آجرها و گچ و سیمان و سایر اجزاء ساختمان را از هم جدا کردیم، «کثرت» وجود خواهد داشت. اما اگر یک آجر را برداریم، باز هم این، یک آجر است و وحدت دارد. اگر اتم های این آجر را از هم جدا کردیم، باز هم کثرت داریم. اگر یک اتم را برداریم، باز هم وحدت داریم. اما این وحدت نیز خودش از کثرتی (هسته اتم و الکترون ها) تشکیل شده، اما هر یک از این اجزاء نیز یک واحد است و وحدت دارد. به طور کلی، در جهان هستی، هر چیزی از آن جهت که یک چیز است، «واحد» است و از آن جهت که دارای اجزاء متعدد است، «کثیر» است. یعنی در هر چیزی هم وحدت وجود دارد و هم کثرت؛ منتها وحدت اصالت دارد. یعنی ممکن است چیزی واحد باشد، اما کثیر نباشد (مثل خداوند که وحدت محض و مطلق است) ولی امکان ندارد چیزی کثیر باشد، اما واحد نباشد.

یادگیرندگان، صرفاً به ساختارهای اجتماعی متمسک شویم؛ زیرا مسئولیت نهایی عملکرد هر کسی برعهده خود اوست.

مبنای چهارم

«نهاده‌ها، ساختارها و فرایندهای اجتماعی در نحوه عمل افراد در موقعیت های زندگی تأثیرگذار است.»

موقعیت یعنی رابطه ای که فرد با دیگران، محیط، خودش و خداوند دارد. ما همیشه در موقعیت هستیم و عمل ما تحت تأثیر ارتباط ما با چهار عاملی که ذکر شد، شکل می گیرد. اگر ارتباط ما با هر مورد تغییر کند، عمل ما نیز تغییر می کند. بنابراین، برای اصلاح عملکرد متربی، باید به او کمک کنیم که موقعیت خودش را بشناسد و آن را اصلاح کند.

به علاوه، تغییر محیط به عنوان یک عامل موثر در ایجاد موقعیت، به تغییر رفتار متربیان منجر می شود. بنابراین، اصلاح نهاده‌ها، ساختارها و فرایندهای اجتماعی باید در برنامه کار سیاست گذاران تربیت باشد.

مبنای پنجم

زمینه سازی برای افزایش شایستگی های شهروندان، عامل تحرک اجتماعی و نجات از بحران هویت است.

«شایستگی» مجموعه ای از صفات، توانایی ها و مهارت هاست. مثلاً «شایستگی ارتباطی»، شامل صفتِ حلم (نقد پذیری و تحمل آراء مخالف)، توانایی برقراری ارتباط با دیگران، و مهارت های زبانی می شود.

عموم انسان ها توانایی کسب شایستگی های لازم را برای مشارکت فعال در حیات فردی و اجتماعی دارند. بنابراین، در تربیت رسمی و عمومی باید فرصت کسب شایستگی ها به طور عادلانه برای عموم مردم فراهم شود. «کسب شایستگی ها» ضامن تعالی هویت شهروندان؛ و «برابر بودن فرصت شهروندان برای کسب شایستگی ها»، ضامن نجات از انسداد طبقاتی^۴ و تحرک و پویایی اجتماع خواهد بود.

^۴ انسداد طبقاتی یعنی در جامعه اختلاف و تضاد طبقاتی وجود داشته باشد و انتقال از یک طبقه اجتماعی به طبقه بالاتر امکان پذیر نباشد.

مبنای ششم

نهادهای اجتماعی دارای غایت مشترک اند (تحقق حیات طیبه) و کارکرد همدیگر را در راستای دست یابی به این غایت، تکمیل می کنند.

مبنای هفتم

نهاد خانواده، که نقش غیر قابل انکاری در تربیت برعهده دارد، یکی از نهادهای بنیادی جامعه به شمار می آید.

نهاد خانواده کوچک ترین واحد اجتماعی و در عین حال مهم ترین و تأثیرگذارترین واحد تربیتی در جوامع محسوب می شود. به طوری که سلامت جامعه منوط به وجود خانواده های سالم و کارکرد مناسب آن ها در همه ابعاد زندگی است. یکی از عملکردهای مهم این نهاد، تربیت فرزندان به ویژه در سنین کودکی و نوجوانی است.

مبنای هشتم

در روند شکل گیری و تحول جامعه باید بین فرایند انسجام اجتماعی و فرایند تمایز یافتگی جمع نمود. زیرا هم وجود وحدت و انسجام اجتماعی مطلوب است و هم وجود گروه ها و خرده فرهنگ ها.

توضیح:

در شکل گیری و تغییرات جامعه دو فرایند دخالت دارد: فرایند انسجام اجتماعی و فرایند تمایز یافتگی.

فرایند انسجام اجتماعی: این فرایند باعث شکل گیری جامعه به عنوان مجموعه واحدی از انسان ها می شود. با این فرایند، واحدهای اجتماعی از قبیل افراد یا گروه ها با هم پیوند می یابند و جامعه را به وجود می آورند. بنابراین، فرایند انسجام اجتماعی، عامل ایجاد پیوستگی و همبستگی اجتماعی است.

فرایند تمایز یافتگی: این فرایند موجب تمایز و تشخیص افراد و واحدهای اجتماعی می شود و گروه ها و اصناف را در جامعه به وجود می آورد. همچنین موجب انشعاب و کثرت در گروه ها و بخش های جامعه و ایجاد خرده فرهنگ ها می شود و حتی به برخورد و تعارض بین آن ها منجر می گردد.